

قاعده ضمان منافع با تکیه بر آرای امام خمینی (ره)

عباس کلانتری خلیل‌آباد^۱

صالح سعادت^۲

چکیده

کاوش در مباحث فقهی ضمان نشان می‌دهد که از نظر فقهاء قدر متیقن در این موارد، ضمان عین و بدل است، اما ضمان منافع از جمله مباحثی است که در مورد آن بین فقهاء اختلاف نظر گسترده‌ای وجود دارد، به طوری که ملاحظه تنوع منافع و کیفیت فوات هر کدام، موجب شده که برخی به تفصیل قابل شده و گروهی دیگر مطلقاً ضمان را ثابت بدانند و جمعی نیز به کلی ضمان را نفی کنند. لذا بحث از ضمان منافع و مسئولیتی که از این حیث متوجه تلف‌کننده آن می‌شود، از موضوعات مهمی است که باید به صورت مفصل تبیین و بررسی شود. این نوشتار در صدد است پس از اثبات این فرضیه که ضمان منافع مطلقاً در تمام موارد ثبوت عین و بدل بر عهده ضامن می‌باشد، با تبیین و بررسی اقوال فقهاء در این زمینه، و با اتکاء به آراء مخصوص حضرت امام، قاعده‌ای مستقل تحت عنوان «ضمان منافع» با ملاحظه ادله مشروعیت قاعده و منطبق بر اصول مسلم و پذیرفته شده، پی‌ریزی کرده و ضمن ارائه این قاعده به عنوان دلیلی مستقل در محاکم و موارد لازم، بتواند جایگاه ویژه‌ای را برای این قاعده در بین قواعد فقهی و حقوقی تبیین نماید.

واژگان کلیدی: ضمان، منافع مستوفات، منافع غیر مستوفات، امام خمینی.

بیان مسئله

منفعت وصفی در مال است که به آن، قابلیت انتفاع می‌دهد و در مقدار ارزش و مالیت یک شیء دخالت دارد؛ مثل سکونت در منزل، به طوری که اگر چیزی هیچ منفعت عقلایی نداشته باشد، مال بر آن اطلاق نمی‌شود. تتبع در آثار فقهی نشان می‌دهد که مسئولیت نسبت به منفعت، به لحاظ‌های مختلف می‌تواند مورد بررسی قرار گیرد. زیرا منافع بر دو قسم است: منافع مستوفات و منافع غیرمستوفات. منافع مستوفات، منافی است که شخص پس از استیلاء بر مال دیگری، از آن بهره‌مند گردد، مثل آنکه اتومبیل دیگری را برداشته و سوار آن شود. منافع غیرمستوفات هم آن دسته از منافع ممکن‌الحصول‌اند که شخص متصرف با استیلاء خود بر مال، بهره‌برداری از آن را از مالک سلب کرده و خود هم بهره‌مند نشده است؛ مثل آنکه شخصی درب خانه دیگری را بدون اجازه او قفل کند یا اتومبیل او را در پارکینگ منزل خود نگهدارد (شیخ انصاری، ۱۴۲۰، ج ۳: ۲۰۲- خوانساری، ۱۴۰۵، ج ۵: ۲۲- محقق داماد، ج ۱: ۷۰). خود منافع غیرمستوفات نیز بر دو قسم است: زیرا گاه فرد بدون اینکه از عین استفاده کند، مانع استفاده مالک از آن می‌شود؛ به طوری که اگر ممانعت شخص نبود، صاحب حق از منافع استفاده می‌کرد، و گاه شخص جلوی استفاده مالک از عین را می‌گیرد، ولی اگر شخص از آن هم ممانعت نمی‌کرد، مالک از آن استفاده نمی‌نمود. مثلاً، شخصی مغازه‌ای در اختیار دارد که به علت بیماری از آن بهره‌ای نمی‌برد و درصدد اجاره آن هم نیست و دیگری آن را غصب کرده و غاصب هم هیچ استفاده‌ای از آن نمی‌کند.

فقه‌اء در مبحث ضمان عین و بدل، بحث از ضمان منافع را نیز پیش کشیده‌اند و در اینکه آیا منافع هم مشمول ضمان واقع می‌شود یا نه؟ با فرض شمول آیا حکم ضمان شامل منافع مستوفات و غیرمستوفات هر دو می‌شود یا خیر؟ به عبارتی دیگر در جاهایی که به مقتضای دلیل خاصی، عین و یا بدل آن بر عهده کسی می‌آید؛ آیا علاوه بر رد عین، پرداخت وجهی بابت منافع ازدست‌رفته یا استفاده‌شده نیز لازم می‌شود یا خیر؟ اختلاف نظر وجود دارد. فلذا این نوشتار با بررسی نظرات و آرای فقه‌اء در مورد ضمان منافع، ضمن پاسخ دادن به این سوالات، به تبیین قاعده «ضمان منافع» نیز خواهد پرداخت.

۱- دلایل قائلین به عدم ضمان منافع

برخی با قول به ضمان منافع مخالفت کرده و گیرنده مال را ضامن منافع ندانسته، و قائل اند که گیرنده مال فقط نسبت به عین آن ضامن است و در مقابل منافع آن مسئولیتی ندارد. ایشان در این باره به قاعده کلی «الخراج بالضمن» استدلال کرده و می نویسند: خراج در لغت به غله‌ای که از مزرعه استحصال می‌گردد، گفته می‌شود. همچنین به سهمی که به دولت پرداخت می‌شود و به هر منفعتی نیز اطلاق می‌گردد، اما به قرینه مناسبت حکم و موضوع، منظور از خراج در این قاعده کلی، همین معنای سوم است. یعنی، اگر کسی ضامن مالی شد، منافع آن مال هم، مال او است. به عبارتی، کسی که خسارت می‌پردازد، از منافع استفاده می‌کند، چون گیرنده مال در عقد فاسد، ضامن عین و کالا است، لذا منافع مال او است و او ضمانی نسبت به آنها ندارد. بنابراین تفسیر، هرکس حیوانی را کرایه کند تا جای معینی، و از آنجا تجاوز کند و به جای دیگری برود شرعاً ضامن است اما منافع مال، متعلق به اوست. در این قاعده هم می‌توان «با» را بای سببیت دانست که بدین ترتیب معنای قاعده چنین می‌شود: منافع به سبب ضامن بودن نسبت به کالا، مال اوست و هم می‌توان آن را «باء» مقابله دانست بدین معنا که در مقابل ضمان شخص نسبت به عین و کالا منافع آن به او تعلق دارد (ابن حمزه، بی‌تا، ۲۵۵). مالک و ابوحنیفه نیز بر این اعتقاد بوده‌اند که غاصب ضامن منافع نیست و در قبال ضمان نسبت به عین، منافع زمان تصرف به او تعلق می‌گیرد (مغنیه، بی‌تا، ۱۳۹).

اما در جواب سخن فوق گفته می‌شود: **اولاً:** حدیث از نظر سند ضعیف است (خویی، ۱۴۱۳، ج ۳: ۱۳۳)؛ به طوری که امام خمینی پس از بررسی مفصل سند این حدیث در آخر نتیجه می‌گیرند: این حدیث مشکل سندی دارد و نمی‌توان به راحتی به آن استناد کرد و سند آن را معتبر دانست، و صرف استناد شیخ طوسی و ابن حمزه، ضعف سندی آن را جبران نمی‌کند (امام خمینی، ۱۴۲۱، ج ۱: ۴۶۸). **ثانیاً:** استدلال به روایت به معنایی که ذکر شد، موجب می‌شود که در کالای غصبی هم منافع مستوفات را مضمون ندانیم، در حالی که ضمان منافع مستوفات در مغضوب امری مسلم است. **ثالثاً:** تعدد احتمال‌ها در معانی حدیث، آن را از مکان استدلال به آن ساقط کرده است (اذا جاء الاحتمالُ بطل الاستدلال) زیرا کلمه خراج

احتمال دارد به معنی خراج و مقاسمه باشد که در این صورت از موضوع بحث در ضمان منافع خارج می‌شود و نیز محتمل است معنی خراج اعم از اراضی خراجیه و مطلق منافع باشد، که در این صورت «بالضمان» به معنی سبب ضمان خواهد بود و معنی حدیث همان طوری خواهد بود که برای نظریه ابن حمزه مورد استناد قرار گرفته است و تملک منافع به سبب ضمان اصل مال می‌باشد. همچنین احتمال می‌رود (هرچند ضعیف) «باء» در بالضمان به معنی «مع» باشد که در این صورت مفهوم حدیث این می‌شود که منافع توأم با ضمان است و استیفای آن ضمان آور است (خویی، ۱۴۱۳، ج ۳: ۱۳۵). پس همان طور که دیدیم حدیث در اثبات و نفی ضمان مجمل است، و معقول نیست با خبری که دلالتی روشن ندارد دست از قواعد مسلم کشید. **رابعاً:** بر فرض که سند حدیث مشکلی نداشته باشد، مفاد این قاعده به بیع اختصاص دارد و معنایش این است که هرگاه شخصی مالی را از دیگری خریداری کند چنانچه مال مذکور پس از قبض به موجب امری قهری یا غیر آن تلف شود، نمی‌تواند برای اخذ خسارت به فروشنده مراجعه کند، زیرا اگر مال سالم می‌ماند منافع آن برای مشتری می‌بود بنابراین، حال که چنین است خسارت آن هم بر او وارد است. موارد غصب و استیلا بدون مجوز قانونی بر مال غیر، مشمول این روایت نیست، زیرا استفاده از مال دیگری بدون اذن او، بالاجماع جایز نیست. امام خمینی در این مورد بیان می‌دارند: این قاعده بیانگر حکم حکومتی کلی است، یعنی مبالغی که حکومت اسلامی به‌عنوان مالیات می‌گیرد در مقابل تعهدات و مسئولیت‌هایی است که نسبت به امور مسلمین و اداره جامعه آنها بر عهده دارد (امام خمینی، ۱۴۲۱، ج ۵: ۴۵۷)؛ این تفسیر اقرب به الفاظ قاعده و ارجح می‌باشد (همان، ج ۴: ۶۱۷)؛ به‌خصوص با استفاده از تعبیر «قضی» که قبل از آن آمده، می‌توان گفت: پیامبر (ص) در مقام بیان حکم حکومتی بوده است، یعنی از طرفی حاکم اسلامی موظف به انجام تعهدات خود است و از طرف دیگر مردم حق مطالبه انجام تعهدات را از وی دارند. این تفسیر از مفاد قاعده در واقع بیانگر این معنا است که، مالیاتی که مردم به حاکم اسلامی می‌دهند، بدون عوض نیست، که وی هیچ‌گونه تعهدی در قبال آنها نداشته باشد و این مبالغ را به ظلم از مردم گرفته باشد، بلکه در عوض این وجوه، متعهد به انجام اموری است که نمی‌تواند از آنها تخلف کند (همان، ج ۵: ۴۵۷)؛ پس ایشان به حکومتی بودن

مفاد قاعده تمایل پیدا کرده‌اند. بنابراین به نظر می‌رسد طبق نظر ایشان نیز این قاعده ربطی به باب معاملات نداشته و نمی‌تواند مورد استناد قرار گیرد، ولی در کل با توجه به مالیت منافع می‌توان به شمول ادله ضمان نسبت به منافع مطمئن شد؛ به‌ویژه آنکه به حسب ارتکازات عرفی و اعتبارات عقلایی، می‌توان گفت شخص به تبع استیلا بر عین، بر منافع نیز استیلا دارد. به تعبیر دیگر عین وقتی تحت ید شخص بود به تبع آن کشف می‌شود که شخص، مالک منافع آن نیز شده است، بنابراین قلمرو قاعده علی الید محدود به اعیان نیست بلکه، بر ضمان منافع نیز دلالت دارد.

۲- دلایل قائلین به ضمان منافع

با مراجعه به کتب فقهی، مشاهده می‌شود که فقهاء برای اثبات ضمان منافع به دلایلی استناد کرده‌اند که در ادامه ضمن بررسی آنها، ادله اثبات قاعده مورد نظر را نیز تبیین می‌نماییم:

الف) قاعده علی الید

طبق قاعده علی الید، استیلاء بر مال یا حق دیگری بدون اذن او و بدون اذن شارع از موجبات ضمان قهری است که از آن به «ضمان ید» یاد می‌کنند. مستند این قاعده حدیثی است از پیامبر (ص) که می‌فرماید: «عَلَى الْيَدِ مَا أَخَذَتْ حَتَّى تُؤَدِّيَهُ» (ترمذی ۱۳۴۴، ج ۳: ۵۶۶- بیهقی ۱۴۱۵، ج ۶: ۹۵- احصائی ۱۴۰۳، ج ۲: ۳۴۵). از این روایت چنین مستفاد می‌شود: هر چیزی که از آن دیگری باشد و در تصرف شخص دیگری در آید بر عهده اوست تا آن را پرداخت نماید. بنابراین اگر عین مال موجود باشد بر متصرف واجب است از آن رفع ید نموده و به مالک مسترد نماید و اگر عین تلف شده باشد، واجب است مثل یا قیمت آن را به مالک بپردازد.

در بحث از ضمان، در قاعده علی الید، در مورد اثبات ضمان منافع از طریق این قاعده اختلاف نظر گسترده‌ای بین فقهاء وجود دارد؛ برخی حکم ضمان مستفاد از این قاعده را هم شامل عین می‌دانند و هم شامل منفعت؛ خواه مستوفات باشد و خواه غیرمستوفات. از نظر

آنها همان طور که بر اساس این قاعده، استیلاء بر عین تحقق یافته، استیلاء بر منفعت نیز تحقق یافته است. زیرا، با تسلط بر عین، منفعت نیز تحت استیلاء درمی آید و اصولاً در دیدگاه عرف نیز راه استیلاء بر منفعت، استیلاء بر عین است (مراغه‌ای، ۱۴۱۸، ج ۲: ۴۲۶- علامه حلی، ۱۴۱۴، ج ۲: ۳۸۱). آخوند خراسانی در این مورد می‌نویسد: دلیل ضمان منافع، همان دلیل ضمان اعیان است، زیرا ضمان منافع از آثار و لوازم ضمان عین مال است و میان منافع مستوفات و غیر مستوفات تفاوتی نیست (آخوندخراسانی، ۱۴۰۶: ۳۴).

اما در مقابل این گروه برخی دیگر قائل‌اند به اینکه قاعده «علی الید» شامل منافع نمی‌شود. محقق اصفهانی در این خصوص می‌نویسد: حدیث «علی الید» علاوه بر اینکه ضعیف السند است، شامل منافع نمی‌شود و روایات عدم حلیت تصرف غیرمجاز در مال دیگری، مانند: «حُرْمَةُ مَالِهِ كَحُرْمَةِ دَمِهِ» (احصائی، ۱۴۰۳، ج ۳: ۴۷۳)؛ نیز در مقام بیان حکم تکلیفی هستند، نه در مقام بیان حکم وضعی ضمان (اصفهانی، ۱۴۱۸، ج ۱: ۳۱۷). شیخ انصاری در مکاسب می‌نویسد: «لَا إِشْكَالَ فِي عَدَمِ شُمُولِ صِلَةِ الْمُوصُولِ لِلْمَنَافِعِ وَ حُصُولِهَا فِي الْيَدِ بِقَبْضِ الْعَيْنِ لَا يُوجِبُ صِدْقَ الْإِخْذِ، وَ دَعْوَى أَنَّهُ كِنَايَةٌ عَنِ مَطْلَقِ الْإِسْتِیْلَاءِ الْحَاصِلِ فِي الْمَنَافِعِ بِقَبْضِ الْأَعْيَانِ، مُشْكَلَةٌ»؛ ظاهر از عبارت فوق این است که شیخ در اینکه حدیث کنایه از مطلق استیلاء بوده و تمام انواع آن را شامل می‌شود، اشکال می‌کند. وجه اشکال هم، عدم وجود دلیل بر چنین اطلاقی است، یا آنکه چنین اطلاقی خلاف ظاهر است، آری ایشان استیلاء فی الجملة را می‌پذیرند (شیخ انصاری، ۱۴۲۰، ج ۳: ۲۰۴). ایشان همچنین در جای دیگر در عدم شمول قاعده بر منافع غیر مستوفات می‌نویسد: حدیث علی الید شامل این منافع نمی‌شود. چون واژه اخذ بر منافع غیر مستوفات صدق نمی‌کند، زیرا این واژه که به‌عنوان صله «مای» موصول به کار رفته، هرگز بر دریافت منافع استیفاء نشده، انطباق نمی‌یابد، اگرچه قبض صادق باشد، از طرفی دیگر دلیل «احترام مال مسلمان» نیز شامل این مورد نمی‌شود. چون این دلیل هنگامی اقتضای ضمان می‌کند و پرداخت مبلغی را در قبال آن، ایجاب می‌نماید، که در دست دیگری مورد بهره‌برداری قرار گرفته و اتلاف شود و در صورتی که شخص، هیچ‌گونه استفاده‌ای از آن نکرده است، ضمانی نیز در قبال آن نخواهد داشت (همان، ج ۳: ۲۰۶).

دیدگاه امام خمینی

با مراجعه به نظرات امام خمینی می‌بینیم که ایشان با بیان اینکه مراد از «ید» استیلاء و تسلط است و منظور ذوالید و خود شخص می‌باشد و این ذوالید است که ضامن می‌باشد. منظور از اخذ اگرچه در ظاهر اخذ حسی است، ولی استعمال آن در معنای استیلاء شایع است؛ اعم از استیلائی بر اعیان و منافع، و قائل‌اند که حدیث بیانگر یک قاعده کلی برای ضمان است، نه این که تنها به ضمان در خصوص اعیان دلالت داشته باشد (امام خمینی، ۱۴۲۱، ج: ۱، ۴۰۷). سپس تمام دلائلی را که قائلین به عدم شمول قاعده نسبت به منافع می‌توانند ارائه کنند دسته‌بندی کرده و به نقد آنها می‌پردازد:

۱- عدم صدق واژه «اخذ» بر منافع: بدین بیان که واژه اخذ ظهور در گرفتن حسی دارد. لذا بر چیزی که قابل گرفتن حسی نباشد «اخذ» اطلاق نمی‌شود و از مفاد قاعده خارج است و پذیرش این ادعا که «اخذ» کنایه از مطلق استیلاء است، اعم از استیلائی بر عین و منافع، مشکل است. بنابراین منافع که قابل اخذ حسی نیست، از مفاد قاعده خارج و «قاعده علی‌الید» شامل منافع نمی‌شود (شیخ انصاری، ۱۴۲۰، ج: ۳، ۲۰۷).

اشکال: اگرچه واژه اخذ در گرفتن حسی ظهور دارد اما استعمال آن در معنای استیلاء شایع است و در دوران امر بین تخصیص «مای» موصوله به امور حسی و یا اطلاق آن یعنی مطلق استیلاء- اعم از استیلائی بر اعیان و منافع- بدون شک حمل آن بر مطلق استیلاء اولی است، زیرا استعمال آن در اخذ خانه، ملک و... که قابل اخذ حسی نیست، فراوان است به عبارتی ملاک در این قبیل امور، متفاهم عرفی است (امام خمینی، ۱۴۲۱، ج: ۱، ۴۰۷).

۲- عدم صدق واژه «اخذ بالید» بر منافع، بر فرض که واژه اخذ بر مطلق استیلاء دلالت کند، قید «ید» آن را به اشیاء محسوس منحصر می‌کند، زیرا منظور از «ید» عضو خاص است و طبیعی است که منافع غیر محسوس‌اند و قابل اخذ حسی نیستند، لذا واژه «اخذ بالید» بر انحصار مفاد قاعده نسبت به اعیان دلالت دارد (آخوند خراسانی، ۱۴۰۶، ج: ۱، ۳۱۶).

اشکال: این استدلال مخدوش است. چون مراد از «ید» عضو خاص نیست بلکه «ذوالید» و خود شخص مراد است. زیرا معنا ندارد که دست به‌عنوان عضو خاص ضامن

باشد بلکه ذوالید است که ضامن است. لذا واژه «ید» به عنوان استعاره یا کنایه استفاده شده است (امام خمینی، ۱۴۲۱، ج ۱: ۴۰۷).

۳- منافع از جمله امور تدریجی الوجودند که نسبت به آنها استیلائی فعلی ممکن نیست، زیرا منافع سابق که گذشته و منافع آینده هم هنوز نیامده و بین وجود منافع گذشته و منافع آینده چیزی وجود ندارد. بنابراین فرض نمی‌توان علاوه بر اعیان، منافع را نیز مشمول قاعده دانست (اصفهانی، ۱۴۱۸، ج ۱: ۳۱۷).

اشکال: تدریجی بودن وجود منافع با استیلائی آن منافات ندارد. زیرا استیلا در هر مورد به حسب آن مورد است. در منافع هم چون حصول منفعت تدریجی است لذا استیلائی نسبت به آن در طول زمان معنا پیدا می‌کند؛ یعنی با وجود استفاده مستمر و لحظه‌به‌لحظه از منافع، لحظه‌به‌لحظه نیز ضامن است (امام خمینی، ۱۴۲۱، ج ۱: ۴۰۸)؛ بنابراین کیفیت ضامن در این قاعده براساس معیارهای عرفی است و بر این اساس در شمول قاعده بین اعیان و منافی که تدریجاً حاصل می‌شود فرقی نیست (همان، ج ۲: ۴۸۳).

۴- عدم صدق واژه «تأدیه» بر منافع: اگرچه ممکن است قاعده «علی الید» به اعتبار صدر آن و تعبیر «ما اخذت» شامل منافع نیز بشود، اما برای ضمان و عهده، غایت یعنی «ادا» قرار داده شده و این واژه بیانگر آن است که چیزی موضوع قاعده می‌باشد که پس از اخذ، قابلیت برگرداندن را داشته باشد، و منافع فی حد ذاته قابلیت برگرداندن را ندارد. زیرا، اداء ظهور در ادای همان مال گرفته‌شده را دارد و حال آنکه نمی‌توان خود منفعت را ادا نمود. اما نسبت به عین چون فی حد ذاته قابل برگرداندن است، این واژه اطلاق می‌شود. لذا منافع داخل در موضوع قاعده نیست (محقق اصفهانی، ۱۴۱۸، ج ۱: ۳۱۷؛ خوئی، ۱۴۱۳، ج ۱: ۴۰۱).

اشکال: حدیث ظهور در جعل ضمان برای مأخوذ دارد و غایت مذکور در حدیث بدین معنا است که «حکم به ضمان نسبت به مال گرفته‌شده‌ای است که به مالک برگردانده نشده»، خواه قابلیت برگرداندن را داشته باشد یا نه. بنابراین ذکر واژه «حتی تودیه» برای حصر مدلول حدیث به موارد قابل تأدیه نیست، بلکه تنها برای تحدید متعلق حکم است، که این نظریه با برداشت عرفی نیز منطبق است، یعنی عرف نیز این خصوصیت (قابلیت تأدیه)

را لحاظ نمی‌کند. بلکه تنها آخذ را ضامن می‌داند و قائل است که تنها در صورت برگرداندن مال، رفع ضمان می‌شود؛ بدون آنکه در تحقق ضمان، به امکان و قابلیت ادا کردن مأخوذ، توجهی داشته باشد. خلاصه آنکه تمام موضوع ضمان در نظر عرف، استیلا بر مال غیر است نه استیلا بر شیء قابل برگرداندن و نه مأخوذ برگردانده‌نشده (امام خمینی، ۱۴۲۱، ج ۲: ۴۱۱).

با نقدهایی که از طرف حضرت امام به ادله قائلین به اختصاص مفاد قاعده علی الید به اعیان و عدم شمول آن نسبت به منافع وارد گردید، نتیجه می‌گیریم که اداء در مورد منافع، هم ابتدائاً و هم استدامتاً صدق می‌کند، زیرا همان طور که اخذ منافع به تبع اخذ عین است، ادای منافع ابتدائاً نیز به تبع ادای عین است، اما به صورت استدامتاً، باید منافع را نازل منزله تلف عین بدانیم، به این صورت که همان گونه که ادای عین در فرض تلف، به تحقق ادای مثل یا قیمت است، ادای منافع نیز به ادای عوض آن است. به عبارت دیگر، از حدیث استفاده می‌شود که امکان تحقق غایت، هر چند ابتدائاً وجود داشته باشد، در صحت حکم کفایت می‌کند، زیرا حتی نسبت به اعیان، ادای خود آنها در صورت تلف، امکان ندارد. ضمن اینکه اگر بخواهیم از حدیث، شرطیت ادا- هر چند به صورت بقاء- را استفاده کنیم، لازمه آن این است که برخی از اعیان، از دایره شمول این روایت خارج باشند، مانند اعیانی که به صورت تدریجی از بین می‌روند، همچون یخ در تابستان. در این موارد روشن است که ادا به صورت بقا امکان ندارد. از دیگر سو، کسی نمی‌تواند ادعا کند که چنین موردی از این قاعده خارج است. بنابراین از نظر امام خمینی ضمان موضوع این قاعده، بر اساس معیارهای عرفی است و بر این اساس در شمول بین اعیان و منافی که تدریجاً حاصل می‌شود فرقی نیست.

ب) قاعده ید

طبق این قاعده چنانچه چیزی عرفاً تحت اختیار کسی باشد، این استیلا نشانگر مالکیت ذوالید است. دلیل و مستند اصلی قاعده، بنای عقلا و رویه خردمندان است و مفاد روایات و نصوصی هم به عنوان حکمت و وجه ضرورت اعمال قاعده از معصومین (ع) نقل شده است.

برای مثال، روایت حفص بن غیاث که امام صادق(ع) می‌فرماید: «لَوْ لَمْ يَجْزُ هَذَا لَمْ يَقُمْ لِلْمُسْلِمِينَ سَوْقٌ» (حرعاملی، بی‌تا، ج ۱۸: ۲۱۵ کتاب القضاء، باب ۲۵ ح ۲).

فقهاء بحث از ضمان منافع را در قاعده ید نیز مطرح کرده‌اند. ثمره بحث وقتی ظاهر می‌شود که در خارج بر ما معلوم شود استیلائی فرد بر شی، ید مالکی نیست. در این صورت هر چند «ید» نشان از مالکیت بر عین ندارد، ولی اگر قاعده ید شامل منافع شود، دلالت بر تعلق و مالکیت منافع اعیان به ذوالید دارد. به عبارت دیگر، حصول یقین به عدم تعلق مالکیت عین به ذوالید، لزوماً به معنای عدم مالکیت او بر منافع نیست، بلکه ید بر منافع باقیست و دلالت بر تعلق منافع به صاحب ید دارد. پس قبلاً وجود ید دلالت بر مالکیت صاحب ید بر عین و منافع داشت و وقتی معلوم شد که ید - نسبت به عین - مالکانه نیست، این علم و یقین خدشه‌ای در تعلق منافع به ذوالید ایجاد نمی‌کند و منافع مذکور همچنان متعلق به او محسوب می‌شوند. برای روشن‌تر شدن موضوع باید گفت: استقرار ید بر عین، گاهی مالکانه است و گاه ممکن است استیجاری، عاریتی و یا تولیتی باشد (مانند اوقاف) که در هر حال، امانی و غیر عدوانی است. ید ظاهراً و بالذات نمایانگر تعلق عین به ذوالید است، ولی اگر بر تعلق منفعت هم دلالت کند، هرگاه با دلایل و قرائن خارجی معلوم شد که ید مورد بحث، دلالت بر مالکیت عین ندارد، این امر باعث نمی‌شود که دلالتش بر مالکیت منافع نیز سقوط پیدا کند، بلکه در این صورت، به‌رغم ثبوت غیر مالکانه بودن ید نسبت به عین، دلالت ید بر مالکیت منافع به قوت خود باقی و استوار است. نتیجه اینکه هرگاه خانه‌ای در تصرف شخصی باشد و ادعا کند که آن را اجاره کرده و در این حالت، شخص دیگری که در آن خانه ساکن نیست، مدعی شود که خانه در اجاره او است، اگر ید را در منافع حجت بدانیم، مدعی غیر ساکن باید بینه اقامه کند، ولی اگر ید را بر منافع حجت ندانیم، هر دو نفر باید اقامه بینه کنند.

گروهی با استناد به این قاعده قائل شده‌اند که در صحت ضمان منافع تردیدی وجود ندارد، زیرا منافع هم در شمار اموال محسوب شده و در ازای آنها مالی پرداخت می‌شود. چنان که در تعریف اجاره گفته شده است: اجاره یعنی تملیک منفعت معلوم در برابر عوض معلوم (شهیدثانی، ۱۴۱۰، ج ۴: ۳۲۷)؛ پس عوض در مقابل منفعت قرار گرفته است، از این رو

چنانچه، عین مستأجره، منافع متعددی داشته باشد و قصد متعاقدين استیفای همه انواع آن نباشد، برای جلوگیری از غرر باید در ضمن عقد معلوم کنند که کدام منفعت موضوع اجاره قرار گرفته است (همان: ۳۲۲)؛ حاصل آنکه منافع، مثل اعیان مأخوذ و مقبوض هستند و قاعده ید شامل منافع هم می‌شود.

در مقابل گروه دیگری از فقهاء قاعده ید را در منافع معتبر ندانسته و در توجیه نظریه خود می‌نویسند: متبادر از لفظ ید، استیلا بر عین است و عین عبارت است از اشیای واقعی موجود و مستقردر خارج، ید به این اعتبار، شامل آنچه تدریجاً به وجود می‌آید و یک‌جا و یک‌مرتبه مستقر نیست نمی‌شود، یعنی بر اموری که هنوز ایجاد نگردیده نمی‌توان وضع ید کرد. بنابراین منافع اعیان که تدریجاً ایجاد می‌گردند، قابلیت اعمال ید ندارند و اگر در مورد منافع، ید استعمال می‌گردد، ناظر به منافی است که ایجاد گردیده، یعنی فعلیت یافته‌اند و اطلاق ید بر منافی که تحقق نیافته و در آینده ایجاد خواهند شد، ناصحیح است و نسبت به منافع، قاعده ید قابل اعمال نیست (نراقی، ۱۴۰۵: ۲۷۵).

به نظر می‌رسد ریشه اختلاف فقها در امکان قرار گرفتن منافع در تحت ید است که منفعت نسبت به آینده را امر معدومی دانسته‌اند که غالباً نیز از امور غیر قاره است، یعنی تا جزء قبلی معدوم نشود، جزء بعدی موجود نمی‌شود. بنابراین امکان وقوع آن، تحت ید ممکن نیست، اما گفته شد ید به معنای سیطره و استیلاهای خارجی است و اعیان، هستند که می‌توانند تحت سیطره و استیلاء باشند و منافع همراه با اعیان تحت ید است؛ نه اینکه منافع مستقلاً چنین باشند. نسبت منافع به اعیان مثل نسبت اعراض به جواهر است، بنابراین در عالم خارج دو شکل استیلاء نداریم؛ یکی بر اعیان و دیگری بر منافع. بر همین مبناست که امام خمینی در کتاب *الرسائل* در ذیل نظریه کسانی که قائل به عدم دلالت قاعده ید بر ثبوت منافع هستند می‌نویسند: «این گروه قائل‌اند منافع یک امر معدوم است، و معقول نیست تحت ید قرار بگیرد، زیرا ید یعنی استیلاء، و استیلا یک نوع رابطه و اضافه و نسبتی است بین مستولی و مستولی علیه، و این اضافه و رابطه امری فعلی است و احتیاج به مضاف و مضاف‌الیه دارد که هر دو هم فعلی باشند، و نمی‌شود بین دو معدوم و یا یک موجود و یک معدوم اضافه و نسبتی برقرار کرد. ولی این وجه مردود به نظر می‌رسد، زیرا استدلال فوق

یک استدلال فلسفی است که در مباحث اعتباری مانند قاعده ید، قابل توجه نمی‌باشد و قائلین به این وجه اضافه را مقولیه گرفته‌اند. درحالی‌که، اضافه ید، اعتباری است. در اضافه مقولیه یک نسبت غیر قابل تغییر وجود دارد، مانند رابطه بین پدر و فرزند، که این رابطه، قراردادی و قابل تغییر نیست، درحالی‌که مالکیت از امور قراردادی و اعتباری است و قابل تغییر می‌باشد و مضاف و مضاف‌الیه آن هر لحظه ممکن است عوض شوند (امام خمینی، ۱۳۲۰، ج ۱: ۲۶۷).

حال اگر دلیل اعتبار ید تبعی روایاتی باشد که در اثبات قاعده ید به آن تمسک کرده‌اند، دلالت آنها در خصوص کسی که مالک عین نیست، دشوار و اثبات ید مشکل است، زیرا اغلب روایات وارده، نسبت به اعیان تحت ید اشخاص است و تسری آن به منافع خروج از موارد روایات خواهد بود. بنابراین به جز ذیل موثقه یونس بن یعقوب در این خصوص دلالتی نداریم. در این روایت امام (ع) فرمودند: «مَنْ اسْتَوْلَى عَلَى شَيْءٍ مِنْهُ فَهُوَ لَهُ، اِنْ كُنِيَ اسْتَيْلَا بِرِ شَيْءٍ دَاخِلِ الْمَالِ اَوْسْتِ» (حرعاملی، بی‌تا، ج ۱۷: ۵۲۵، باب ۸ از ابواب میراث الازواج، ح ۳). شیء هم مفهوم عام است که هم عین و هم منفعت را شامل می‌شود. اما اگر مدرک بنای عقلا باشد (که عمده مدرک در این قاعده نیز همین است و روایات، امضای بنای عقلا است) در این صورت بنای عقلا قائل به تفصیل است و می‌گوید اگر ذوالید مالک عین بود، ید هم برای ملکیت عین و هم برای ملکیت منافع اماره است، اما اگر عقلا بدانند که ذوالید مالک عین نیست بنایشان بر این نیست که بگویند صرف ذوالید بودن، اماره برای ملکیت منافع است. در نتیجه باید میان عین و منافع قائل به تفصیل شد. اما به نظر می‌رسد ید بر ملکیت عین و منافع اماره است و چنانچه ذوالید اقرار بر عدم مالکیت عین داشته باشد و نسبت به منافع چنین اقراری نداشته باشد، اماریت ید بر منافع، محفوظ است (بجنوردی، ۱۳۸۵، ج ۱: ۳۹۱).

بنابراین، ملکیت منافع قبل از تحقق منفعت از جمله چیزهایی است که عقلا برای آن اعتبار قائل‌اند، زیرا منشأ آن محقق گردیده است. مثلاً هنگامی که موجر، ملک خود را در اختیار مستاجر می‌گذارد، برای اینکه در آینده از آن استیفای منفعت کند، عقلا آن را معتبر می‌دانند و همان‌گونه که مالکیت بر عین را معتبر می‌شناسند، مالکیت بر منافع را نیز به تبع

عین محقق می‌دانند.

از مجموع مطالب پیش گفته در مورد استفاده ضمان منافع از قاعده ید نتایج زیر حاصل می‌شود:

۱- به مقتضای قاعده ید، استیلا بر منافع به تبع استیلا بر اعیان است، یعنی اولاً و بالذات استیلاء نسبت به عین محقق است و به تبع عین، استیلا بر منافع نیز محقق می‌شود، چنان که در باب اجاره- اگر که حقیقت اجاره را تملیک منافع بدانیم- تسلیم منفعت به تبع تسلیم عین است، لذا در موضوع این قاعده همان گونه که ید، اماره بر ملکیت عین است، اماره بر مالکیت بر منافع نیز می‌باشد.

۲- به مقتضای این قاعده، ملکیت عین و منافع در عرض هم است، یعنی همان گونه که ید اماره بر مالکیت اعیان است، کاشف از ملکیت منافع نیز می‌باشد، لذا اگر به دلایل دیگری بدانیم که عین، ملک غیر ذوالید است، اما در ملکیت ذوالید نسبت به منافع شک شود، بر اساس قاعده ید، منافع متعلق به ذوالید است، زیرا ملکیت منافع تابع ملکیت عین نیست؛ بلکه در عرض یکدیگرند، البته اگر اختلاف به نزاع و مرافعه به محکمه منجر شود بر اساس قاعده مدعی و منکر عمل می‌شود. از بین این دو وجه، وجه اول بهتر و معقول‌تر است زیرا، به حسب ارتکازات عرفی و اعتبارات عقلایی، شخص به تبع استیلا بر عین، بر منافع آن نیز استیلا دارد. یعنی به تبع اماریت ید بر ملکیت عین، اماریت آن نسبت به منافع نیز ثابت می‌گردد، به تعبیر دیگر عین وقتی تحت ید شخص باشد به تبع آن کشف می‌شود که شخص، مالک منافع نیز هست. بنابراین قاعده ید محدود به اعیان نیست بلکه بر اماریت نسبت به منافع نیز دلالت دارد.

ج) قاعده اتلاف

یکی از موجبات ضمان قهری، اتلاف است. مباحث مربوط به عنوان اتلاف در قاعده‌ای به همین نام و با عبارت «مَنْ أَتْلَفَ مَالَ الْغَيْرِ فَهُوَ لَهُ ضَامِنٌ» (حر عاملی، بی تا، ج ۸: ۶۱۰)، در کتب فقهی مطرح شده است. مقصود از این قاعده به طور اجمال این است: که هرگاه کسی مال دیگری یا منافع مترتب بر آن را بدون اذن صاحبش تلف کند، در برابر صاحب آن

ضامن و مسئول است، خواه تلف از روی علم و قصد باشد یا نه. یادآوری این نکته لازم است که جمله «مَنْ أَتْلَفَ مَالَ الْغَيْرِ فَهُوَ لَهُ ضَامِنٌ» روایت نیست بلکه اصطیاد و برگرفته از روایات است. فقهاء در اثبات این قاعده به دلایل متعددی همچون آیات، اخبار و روایات وارده، اجماع و بنای عقلا استناد کردند. اما به نظر امام خمینی سیره عقلا، دلیل اصلی این قاعده است و می‌توان با آن، مفاد قاعده را اثبات کرد و مستفاد از روایات به‌عنوان تأییدی بر سیره عقلا مورد توجه می‌باشد. بنابراین اگر شخصی مال دیگری را از بین ببرد و یا مصرف کند یا معیوب سازد و یا آن را برای مالک به‌صورت غیر قابل استفاده درآورد اگرچه اصل مال از بین نرفته باشد، از نظر عقلا، چنین شخصی ضامن است (امام خمینی، ۱۴۲۱، ج ۱: ۴۶۶).

بنابراین ادله قاعده اتلاف همچنان که بر ضمان عین مال تلف‌شده دلالت دارند، بر ضمان منافع هم دلالت دارند و از این نظر اطلاق دارند، چون با مراجعه به روایات وارده در این باره مشاهده می‌کنیم که عناوینی همچون ضیاع، اضرار و افساد به کار رفته‌اند که شامل منافع هم می‌شود. مال بر منفعت نیز صادق است. همچنین با مراجعه به سیره عقلا که گفته شده یکی از مهم‌ترین ادله قاعده است، می‌توان بر ضمان منافع به وسیله قاعده اتلاف حکم کرد، زیرا عقلا متلف را مطلقاً ضامن می‌دانند؛ خواه متلف عین باشد و خواه منفعت.

د) بنای عقلا

چنان که گفته شد، با مراجعه به زندگی خردمندان، این نکته مسلم به نظر می‌رسد که وقتی شخصی مبادرت به غصب و یا اتلاف مال دیگری می‌کند، عقلا ذمه او را در قبال مالک مشغول و او را ضامن می‌شناسند، و در این بین تفاوتی بین عین و منفعت قائل نیستند. آنچه در نزد عقلا موضوعیت دارد، مطلق از بین بردن مال دیگری است، لذا صرف عملی را که موجب جدایی مال از مالک آن شود- به گونه‌ای که به آن دسترسی نداشته باشد- مشمول ضمان می‌دانند. منفعت هم نوعی مال محسوب می‌شود، که در قبال آن پول پرداخت می‌گردد، مانند عقد اجاره که در مقابل انتفاع از منفعت عینی مبلغی پرداخت می‌شود.

۳- قلمرو قاعده

با کندوکاو و بررسی‌ای که انجام شد به نظر می‌رسد با اتکاء به آراء مشهور و مبانی خاص حضرت امام بتوان یک قدر مسلّم و موجبه کلیه‌ای را تحت عنوان «ضمان منافع» به دست آورد، چون همان طور که اشاره شد مشهور حکم ضمان را هم شامل عین و هم شامل منافع می‌دانند و در اثبات نظرات خود به دلایل مختلفی استناد کرده‌اند که گذشت. بعد از اثبات اصل قاعده، از آنجا که منافع اقسام مختلفی دارد، از جمله مباحث مهم این قاعده، تعیین قلمرو آن است. یعنی باید مشخص شود که آیا ضمان منافع، شامل مستوفات و غیرمستوفات هردو می‌شود و یا نه فقط یکی از آن دو را شامل می‌گردد. همچنین از آنجا که برخی از منافع مربوط به اموال و برخی مربوط به انسان است و منافع اموال نیز گاه متعدد است که با هم قابل جمع نیستند مثلاً از ملکی می‌توان هم برای زراعت استفاده کرد و هم برای تجارت، حال اگر شخصی بر چنین مالی تسلط یافته باشد، باید مشخص شود که آیا ضامن همه منافع است یا ضامن بخشی از آن؟ لذا لازم است به تبیین احکام این موارد پردازیم:

الف) منافع مستوفات: منظور منافی است که شخص پس از استیلاء بر مال دیگری، از آن بهره‌مند گردد، مثل آنکه اتومبیل دیگری را بردارد و سوار آن شود. اکثر فقها قائل به ضمان فرد در منافع مستوفات هستند (علامه حلی، ۱۴۱۴، ج ۲: ۳۷۱- مصطفوی، ۱۴۱۲: ۱۷۵)؛ بر این امر به چند دلیل استناد کرده‌اند:

۱- سیره قطعیه عقلا که بر ضمان منافع اقامه گردید دلالت دارد که اموال مردم و از جمله منافع مستوفات مال آنها محترم است و نباید هدر رود و کسی که آن را استیفاء کرده ضامن است و شارع نیز از عمل به این سیره، ردع و منع نکرده است، پس منافع مستوفات مانند خود عین، مضمون خواهد بود (مکارم شیرازی، ۱۴۱۱، ج ۲: ۲۴۱- ایروانی، ۱۴۱۸، ج ۲: ۱۴۳).

۲- بر پایه قاعده اتلاف، هرگاه تلف مال کسی به دیگری مستند باشد، وی ضامن مال تلف‌شده است چه آنکه استیفای منافع در حکم اتلاف منافع است، از این رو ضامن منافع

مزبور می‌باشد (موسوی بجنوردی، ۱۴۱۹، ج ۳: ۵۴). برخی علاوه بر این دلایل در اثبات منافع مستوفات به دلایل دیگری نیز استناد کرده‌اند (خوئی، ۱۴۱۳، ج ۳: ۱۲۹- ابروانی، ۱۴۱۸، ج ۲: ۱۴۳). صاحب عناوین در این مورد می‌نویسد: اگر منافع استیفاء شود، ضمان آور است چه این ضمان را از باب قاعدهٔ ید و چه از باب قاعده اتلاف بدانیم. استیفاء منفعت مثل خوردن غذاست و در صورت عدم استیفاء منفعت، مثل محبوس نمودن عین، مسئله داخل در باب اتلاف است، زیرا محبوس نمودن عین، تفویت منفعت است (مراغه‌ای، ۱۴۱۸، ج ۲: ۴۳۸).

ب) منافع غیرمستوفات: منافع غیرمستوفات^۱ به آن دسته از منافع ممکن‌الحصول اطلاق می‌شود که شخص متصرف با استیلائی خود بر مال، بهره‌برداری از آن را از مالک سلب کرده و خود هم بهره‌مند نشده است. مثل آنکه شخصی در خانهٔ دیگری را بدون اجازه او قفل کند، یا اتومبیل او را در پارکینگ منزل خود نگهدارد (خوانساری، ۱۴۰۵، ج ۵: ۲۲- اصفهانی، ۱۴۱۸، ج ۱: ۳۵۴). قول مشهور در این قضیه این است که، فرقی میان مستوفات و غیرمستوفات وجود ندارد و ضمان در هر دو دسته از منافع وجود دارد (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۵، ج ۱: ۱۱۴- خوئی، ۱۴۱۳، ج ۳: ۱۳۶- مکارم شیرازی، ۱۴۱۱، ج ۲: ۲۴۱). دلایل قول مشهور بر این نظریه (ضمان در غیرمستوفات) عبارت‌اند از:

۱- عموم حدیث علی الید، بدین معنا که حدیث هر دو منفعت را شامل می‌شود و دلیلی بر تخصیص آن به مستوفات وجود ندارد. اگر اشکال شود که عنوان اخذ بر منافع غیر مستوفات صدق نمی‌کند، گفته می‌شود که این اشکال وجهی ندارد زیرا اخذ منافع همان قبض آنهاست و قبض آنها هم قبول اصل مال است. پس با قبض اصل مال، منافع آن هم به تبع قبض می‌شود و مراد از اخذ در روایت به معنای گرفتن با دست نیست. بلکه، به

۱- ذکر یک نکته در اینجا لازم می‌نماید، و آن اینکه منافع غیر مستوفات با عدم‌النفع فرق دارد. همان طور که گفته شد منافع غیر مستوفات منافع ممکن‌الحصول مانند سوار شدن بر مرکب و یا کشت کردن زمین است که در صورت عدم بهره‌برداری مشمول عنوان تفویت منافع غیر مستوفات بوده و قابل مطالبه است، ولی عدم‌النفع آن است که شخصی مدعی گردد که اگر زمین من غصب نشده بود، می‌توانستم آن را بفروشم و با پول آن تجارت کنم و سود ببرم. روشن است که منافع مثلاً زمین عبارت است از کشت و زرع و نه سود حاصل از فروش آن، و این‌گونه منافع از نظر فقها، مشمول ادله ضمان نیستند (محقق داماد، ۱۳۸۵ ش: ۷۲- خوئی، ۱۴۱۳، ج ۳: ۱۲۷).

معنای استیلا است و فرق نهادن بین معنای أخذ و قبض بی وجه است (غروی نائینی، ۱۳۷۳، ج ۱: ۵۱۷- خونی، ۱۴۱۳، ج ۳: ۱۲۸).

۲- ضمان منافع غیر مستوفات در ظاهر منطبق با ارتکاز عقلایی است. زیرا، در عرف و سیره عقلا، مسبب اتلاف منافع اموال مردم، ضامن منافع محسوب می‌شدند. همان گونه که گفته می‌شود: اگر کسی خانه یا زمینی را به صورت صحیح یا فاسد برای مدت معینی اجاره کند و آن مدت سپری شود، خواه از منافع آن استفاده بکند یا نکند، اجرت بر او ثابت می‌شود (شیخ طوسی، ۱۴۱۷، ج ۳: ۵۲۰- خوبی، ۱۴۱۳، ج ۳: ۱۳۸- موسوی بجنوردی، ۱۴۱۹، ج ۴: ۶۱)؛ یا اگر مشتری در مبیع به گونه‌ای تصرف کند که برای آن اجرتی لازم باشد، مثلاً در خانه سکونت کند یا حیوانی را سوار شود، مالک خانه یا حیوان برای گرفتن اجرت به وی رجوع می‌کند و این رجوع، عوض منافی است که تحت ید وی بوده است؛ هر چند منافع را استفاده نکرده باشد (شهیدثانی، ۱۴۱۰، ج ۳: ۲۳۴).

۳- منافع از مصادیق اموال محسوب می‌شود و برای تحصیل آن پول پرداخت می‌شود و همان طور که از بین بردن خود اشیاء اتلاف است، نابودی منافع اموال (اعم از مستوفات یا غیرمستوفات)، هم نوعی اتلاف تلقی می‌شود و صاحبان اموال تا زمانی که اجازه استفاده از منافع اموال را ندهند یا مجانی بودن منافع را اعلام نکنند ضمان در آنها ثابت خواهد بود (شیخ طوسی، ۱۴۱۷، ج ۳: ۴۰۲- بجنوردی، ۱۴۱۹، ج ۴: ۶۱- ایروانی، ۱۴۱۸، ج ۲: ۱۴۳).

بنابراین منظور از ضمان منافع در قاعده ضمان منافع، اعم از منافع مستوفات و غیرمستوفات است. همچنان که علامه حلی با تأسیس یک قاعده کلی در این باره می‌نویسد: از نظر ما هر مالی که دارای منفعتی باشد که آن منفعت به اجاره داده شود با تلف شدن یا اتلاف در دست متجاوز، خواه وی از منافع عین در مدت غصب استفاده کرده باشد یا بدون استفاده آن را رها کند، در هر حال اجرت زمان غصب بر وی لازم می‌شود (علامه حلی، ۱۴۱۴، ج ۲: ۳۸۱).

ج) منافع انسان: همان طور که می‌دانیم از اقسام منافع، منافع انسان آزاد است. حال آیا این قاعده در ضمان منافع حر نیز جریان دارد یا نه؟ گروهی از علما قائل به عدم قابلیت

تملك انسان آزاد به جهت غير قابل استیلاء بودن شده و گفته‌اند: برخی چیزها اساساً غير قابل تملك می‌باشند مانند انسان آزاد یا خمر و خوک که به مسلمان تعلق داشته و استیلاء بر اینها ضمان آور نیست (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۳: ۲۱۶- محقق کرکی، ۱۴۰۸، ج ۶: ۲۱۷- خوانساری، ۱۴۰۵، ج ۵: ۱۹۶- موسوی بجنوردی، ۱۴۱۹، ج ۴: ۱۸۳). زیرا منافع نیز تابع اموال هستند، پس همچنان که انسان آزاد را نمی‌توان غصب کرد، منافع وی نیز مورد استیلاء و تسلط دیگری قرار نمی‌گیرد و اگر این‌گونه منافع از بین برود کسی ضامن نیست. محقق در شرائع آورده است: «والحرُّ لا یضمنُ بالغصبِ و لو کان صغیراً» و صاحب جواهر نیز در توضیح آن آورده «لایعیناً و لایمنفعاً بلاخلافٍ مُحققٌ أجدهُ فیه» (نجفی، بی‌تا، ج ۳۷: ۳۶)؛ ایشان علاوه بر ادعای عدم خلاف و بلکه عدم اشکال در عدم ضمان حرّ، آن را این‌گونه تعلیل می‌کنند که انسان حرّ مال محسوب نمی‌شود تا ضمان در مورد او محقق شود. علامه حلی در تأیید این نظر بیان داشته‌اند: اگر کسی لباس شخص حرّی را غصب کند، ضمان آور نیست، زیرا اگر خودش را نیز غصب کند، موجب ضمان نمی‌شود، چه آنکه انسان حرّ هرچند مقهور دست غاصب است، اما منفعت ملکیت- که در معنای "ید" در قاعده علی الید مأخوذ است- در او وجود ندارد (علامه حلی، ۱۴۱۰، ج ۴: ۵۲۳).

برخی دیگر نیز با تحلیل واژه ضمان، در شمول آن نسبت به منافع انسان تردید کرده‌اند و گفته‌اند: اگر ضمان به معنای تدارک خسارت باشد، حبس انسان جلوگیری از به دست آمدن سود است، نه اینکه حبس‌کننده بر دیگری تحمیل خسارت کند، و اگر به معنای اشتغال ذمه به پرداخت بدل باشد، منافع انسان در نظر قانون‌گذار مانند نفس او بوده و در آن بدلیت معقول نیست، زیرا منافع مملوک انسان نیست و دارای عنوانی چون صدقه و مانند آن نیز نمی‌باشد تا اعتبار بدلیت در آن صحیح جلوه کند (حکیم، ۱۳۹۱، ج ۱۲: ۴۹). امام خمینی نیز در این مورد قائل‌اند: نسبت به استیلاء بر حرّ، هیچ‌گونه ضمانی وجود ندارد و اگر در زمان استیلاء شخص حرّ خود به خود تلف شود و از بین برود شخص مستولی ضامن نیست و البته ایشان یک مورد را استثنا می‌کنند و آن موردی است که تلف شخص حرّ مستند به مستولی باشد که در این صورت شخص مستولی ضامن است. البته دلیل این مسئله را اتلاف و سببیت، در قتل می‌دانند و در ادامه می‌نویسند: نمی‌توان گفت اعمال انسان حر مطلقاً مال

نیست، بلکه عملی که انسان تحت عنوان عقد اجاره انجام می‌دهد، عرفاً مال محسوب می‌شود. بلکه ادله باب در این معنا ظهور دارد که اعمال انسان آزادی که دارای کسب و درآمد است - اگرچه به نحو اجاره‌ای نباشد - مال است، لذا کلیه احکام و آثاری که بر مال متعارف مترتب است، بر چنین مالی نیز مترتب می‌گردد. ادعای انصراف را نیز نمی‌توان پذیرفت. زیرا مناسبت بین حکم و موضوع، مقتضی تعمیم و شمول است. چون، حکم به حرمت و احترام نسبت به مسلمان مقتضی آن است که در جمیع جهات، حرمت مسلمان حفظ شود، لذا نمی‌توان مفاد حدیث را از عموم آن به مال متعارف، منصرف دانست (امام خمینی، ۱۴۲۱، ج ۱: ۴۱۹)؛ با این توضیح که اگر فردی بر شخص حرّی استیلا پیدا کند و او را حبس نماید غصب تحقق پیدا نمی‌کند، نه نسبت به عین آن شخصی و نه نسبت به منفعتش، اگرچه با این کار، گناه کرده و به او ظلم نموده است، خواه آن شخص بزرگ باشد یا کوچک، پس ضمان ید که از احکام غصب می‌باشد بر عهده او نیست. بنابراین اگر آن شخص محبوس شود یا غرق گردد یا در تحت استیلائی او بدون تسبیب او بمیرد ضامن نیست. همچنین ضامن منافع او نیز نمی‌باشد، چنان‌که اگر صنعتکار باشد و در آن مدت به صنعتش اشتغال نداشته باشد، ضامن اجرت او نیست. البته اگر از او استیفای منفعتی کند مانند اینکه او را استخدام به کاری نماید لازم است که اجرت او را بپردازد. همچنین اگر غاصب مسبب تلف او شود، مثل اینکه او را در خانه‌ای که دارای مار است حبس نماید و مار او را نیش بزند یا در محل درنده‌ها حبس کند و آنها او را بدرند. از این جهت که سبب تلف او شده ضامن است، نه از جهت غصب و ید (همان). بر این اساس حضرت امام ضمان تلف منافع و اعمال حر را بدون انلاف و تسبیب نمی‌پذیرند حتی اگر مؤمنی که تحت سلطه دیگری است به مرگ طبیعی بمیرد شخص مسلط ضامن نیست.

اما برخی دیگر قول به عدم ضمان را ضعیف دانسته و قائل‌اند که: با مراجعه به حدیث علی الید می‌بینیم که این حدیث اطلاق داشته و نسبت به شخص آزاد نیز استیلاء تحقق پیدا می‌کند. بنابراین ضمان نسبت به او کاملاً متصور است و در میان ادله نیز قرینه‌ای بر اینکه اطلاق را تقیید بزینم وجود ندارد (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۵، ج ۱: ۱۲۲). صاحب العناوین در تأیید این نظریه می‌نویسند: مراد از ید، در حدیث، ید عرفی است، اگر انسانی بر انسان

دیگر مسلط شود به نحوی که بتواند هر تصرفی را در او انجام دهد، عرفاً گفته می‌شود که بر او مستولی است و فلانی تحت ید و اختیار اوست، چه آن انسان آزاد و چه بنده باشد و در ید عرفی بین آزاد و بنده تفاوتی نیست، اما انسان آزاد به قرینه «حتی تودیه» خارج از حدیث مورد بحث است. زیرا قرینه حتی تودیه دلالت بر مملوک بودن شیئی دارد و انسان آزاد هم مملوک نیست (مراغه‌ای، ۱۴۱۸، ج ۲: ۴۱۸). صاحب‌جوهر هم در این مورد می‌نویسد: مال ندانستن عمل حرّ، غیر مقبول و بی دلیل است چرا که عمل شاغل حتی پیش از معاوضه و فعلیت، عرفاً و عقلاً مالیت و ارزش دارد و زمانی که با فراهم بودن مقدمات و مقتضیات شاغل کار خود را آغاز کند و تنها حبس و اجبار غاصب مانع عمل شود، استیلا ید صادق و ضمان صحیح است. چون استیلا ید منجر به تلف، موجب ضمان است و عمل بهره‌برداری شده، دارای ارزش و قیمت و قابل مبادله است که در آن تعهد و ضمان وجود دارد (نجفی، بی تا، ج ۳۷: ۳۸).

در بحث از ضمان نسبت به انسان آزاد از تتبع در اقوال فقهاء پی می‌بریم که در دو مورد تردیدی وجود ندارد. اول در جایی که شخص حرّ اجیر شخص دیگری باشد و غاصب او را حبس کند تا منفعت وی تلف شود، که در این مورد غاصب ضامن منفعت فوت شده نسبت به مستأجر است، همچنان که امام می‌فرماید: «لو كان أجيراً لغيره في زمانٍ فحبسه حتى مضى ضمن منفعتة الفأئته للمستأجر» (امام خمینی، ۱۳۸۵، ج ۲: ۱۷۷م ۱۲) یا مرحوم محقق خوئی می‌نویسد: «إذا منع حرّاً عن عمله لم يضمن إلا إذا كان أجيراً خاصاً لغيره فيضمن لمن أستأجره» (خوئی، ۱۴۱۳، ج ۲: ۱۴۶). دوم جایی که غاصب از حرّ و منافع او در کارهای مربوط به خود و یا دیگران استفاده نماید، تردیدی نیست که نسبت به آن ضامن بوده و باید اجره‌المثل او را بپردازد.

اما نسبت به حرّی که دارای صنعت و حرفه است، چنان که غاصب او را حبس کند، به‌گونه‌ای که زمانی که در آن می‌تواند کار مفیدی انجام دهد، بگذرد و در اثر حبس، آن عمل انجام نگیرد، در این صورت باید بگوییم: در این فرض روشن است که قاعده علی الید نمی‌تواند جریان داشته باشد زیرا تردیدی نیست که اگر در این فرض ید و استیلاء هم صدق کند، عنوان اخذ و قبض و نیز عنوان ادا که غایت واقع شده است، صدق نمی‌کند، ولی از

آنجایی که به نظر می‌رسد عمل حرّ کسوب از نظر عرف مال به حساب می‌آید و غاصب این مال را اتلاف نموده است، می‌توان با استناد به قاعده اتلاف شخص را در این مورد ضامن دانست، اما در مورد حرّ غیر کسوب به نظر می‌رسد، منافع او ضامن‌آور نباشد. بدین ترتیب بین تمام آراء جمع شده است.

(د) منافع متعدّد: چنانچه عین تحت ید، منافع متعدد و متفاوت داشته باشد که قابل جمع نباشند، حکم ضمان چگونه خواهد بود، آیا متصرف همه آن منافع را ضامن خواهد بود یا یکی از آنها را ضامن است؟ ذکر این نکته لازم است که منافع مختلف گاه در زمان واحد قابل استیفاء هستند، مانند ملکی که هم‌زمان به‌عنوان محل سکونت و تجارت مورد استفاده قرار بگیرد و گاه فقط یکی از آنها قابل بهره‌برداری است، مانند گوسفندی که در زمان واحد یا باید از شیرش استفاده کرد یا از گوشتش بهره‌مند شد، علاوه بر این، منافع متعدد ممکن است از نظر ارزش نیز مختلف باشند، مثلاً در زمین زراعی تحت ید، امکان کشت گندم، ذرت یا زعفران وجود داشته که قیمت آنها با هم متفاوت است.

صاحب عناوین در این مورد با استناد به حدیث علی الید قائل‌اند که: شکی نیست که ظاهر حدیث این است که ضمان، شامل همه منافع می‌شود. ولی منافی که اجتماعشان ممکن نیست اجتماعاً داخل در شمول حدیث نیستند زیرا آنچه تحت استیلاء واقع می‌شود، دارای وجود فعلی است که فرض و تقدیری است و آن منافی که در حال استیلاء اجتماعشان ممکن است، موجود تلقی می‌گردد و هر گاه دو منفعت وجود داشته باشند که قابل جمع نباشند هر کدام که ممکن است وجود یابد تحت ید واقع می‌شود و هر کدام که با دیگری تنافی داشته باشد، یکی از آن دو تحت ید واقع می‌گردد. پس اگر دو منفعت با هم مساوی باشند مشکلی نیست و اگر متفاوت بودند ضامن یا غاصب در انتخاب یکی از دو منفعت مخیر می‌گردد و این مقتضای قاعده‌ای است که از روایت استفاده می‌شود (مراغه‌ای، ۱۴۱۸، ج ۲: ۴۲۰).

اما برخی دیگر این‌گونه پاسخ می‌دهند که اگر دلیل و مستند ضمان منافع، قاعده علی الید باشد، باید به ضمان همه منافع حکم شود هر چند که منافع متعدد و متضاد باشند، زیرا

ملاک ضمان طبق قاعده یاد شده، استیلاء و تسلط بر عین است که به تبع آن استیلاء بر منافع هم صدق می‌کند؛ حتی اگر امکان استفاده از همه منافع موجود نباشد بر صدق عنوان استیلاء خدشه‌ای وارد نمی‌آید، زیرا تضاد منافع به مقام استیفاء مربوط است نه به مقام استیلاء، که عنصر اصلی در تحقق قاعده علی‌الید است (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۵، ج ۱: ۱۱۴ - مکارم شیرازی، ۱۴۱۱، ج ۲: ۲۴۱). اما اگر دلیل ضمان را تفویض منافع در دیدگاه عرف و سیره عقلا بدانیم، حکم ضمان صرفاً بخشی از منافع را شامل می‌شود که ارزش مالی آن بیشتر از سایر منافع است، زیرا بعد از فرض تعدد منافع و عدم امکان اجتماع منافع در زمان واحد عنوان تفویض به تمام منافع صادق نیست بلکه فوت منافع متعدد از این جهت است که همه منافع با هم ممکن‌الحصول نیستند. مثلاً اگر زمینی مورد استیلاء دیگری قرار گیرد که امکان کشت گندم، جو و برنج در آن زمین وجود دارد با توجه به اینکه قیمت گندم، جو و برنج متفاوت است و متصرف به هیچ‌وجه استفاده نکرده و بلکه آن را معطل و بدون استفاده گذاشته است، بایستی قیمت منافع با ارزش‌تر و گران‌تر را پرداخت نماید نه مجموع منافع را، زیرا تفویض همه منافع معلول تصرف و استیلاء غاصب نبوده، بلکه نتیجه تضاد منافع بوده است. بنابراین شخص متصرف تنها ضمانت یک نوع محصول را عهده‌دار خواهد بود و دیگر اینکه چون محصول گران‌تر به‌رحال منفعت ممکن‌الحصول برای عین محسوب می‌شود و اگر غاصب آن ملک را متصرف نمی‌شد، امکان این استفاده برای مالک وجود داشت. لذا باید غاصب از عهده ضمان گران‌تر برآید (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۵، ج ۱: ۱۱۴ - موسوی بجنوردی، ۱۴۱۹، ج ۴: ۶۲). پس اگر متصرف تمام منافع ممکن را استیفاء کند، ضامن آنها خواهد بود، اما اگر تمام منافع را استیفاء نکند؛ درحالی‌که تمام منافع قابل استیفاء باشند، در این صورت نیز ضامن همه آن منافع خواهد بود و در صورتی‌که تمام منافع قابل استیفاء نبوده و با هم متضاد نبوندند، غاصب با ارزش‌ترین و بالاترین قیمت را ضامن خواهد بود (شهیدثانی، ۱۴۱۳، ج ۲: ۲۵۲). البته برخی هم قائل‌اند: چنانچه عین مال دارای منافع و نمائات متصل یا منفصل باشد، هرچند این منافع در نتیجه فعل غاصب باشد به همراه عین مال به مالک برگردانده می‌شود (محقق نراقی، ۱۴۰۵، ج ۲: ۳۶۸).

به نظر می‌رسد در این موارد غاصب باید منافع گران‌تر را پرداخت کند، زیرا: اولاً:

بی‌گمان غاصب به پرداخت مجموع خسارت‌های ممکن‌الحصول ملزم نمی‌شود، چون با توجه به اینکه فقط برداشت یک نوع محصول امکان داشته، و تفویض هر دو نوع محصول، معلول تصرف و استیلائی غاصب نبوده، بنابراین تنها ضامن یک نوع محصول خواهد بود، ثانیاً: چون محصول گران‌تر به‌رحال منفعت ممکن‌الحصول برای عین محسوب می‌شود و اگر غصب و تصرف عین صورت نمی‌گرفت امکان کشت همان وجود داشت. پس غاصب باید از عهده ضمان گران‌تر برآید، در خصوص صورتی که یکی از منافع مال مغضوب مورد استیفای غاصب قرار گیرد درحالی‌که دارای منافع متعدد می‌باشد، نیز غاصب همواره ملزم به پرداخت قیمت منفعت گران‌تر است هرچند منفعت ارزان‌تر را استیفاء کرده باشد.

نتیجه‌گیری

بحث ضمان منافع و مسئولیتی که از این حیث متوجه تلف‌کننده آن می‌شود از موضوعات روزآمد فقهی و حقوقی است که اختلاف‌نظر زیادی در مورد آن وجود دارد. بنابراین این نوشتار کوشیده است تا اولاً: با بررسی تمام نظرات مطروحه در این مورد، با خاتمه دادن به این اختلافات، قدر متیقنی را جهت استناد و استفاده جامعه حقوقی معرفی کند. ثانیاً: بحث از ضمان منافع، به‌صورت پراکنده در بحث ضمان عین و بدل مطرح شده است که در این نوشتار با استناد به دلایل ارائه‌شده از فقهاء مخصوصاً با الهام از آرای مخصوص امام خمینی، به‌صورت یک قاعده و موجه کلیه تحت عنوان «قاعده ضمان منافع» ارائه شد. ثالثاً: نظرات در اثبات ضمان منافع با استدلال به قواعدی مانند علی‌البد یا ید اختلافی است، لذا به صرف هریک از این قواعد نمی‌توان ضمان منافع را ثابت کرد بلکه با مجموع ادله‌ای که ارائه شد ابتداً قاعده‌ای به تثبیت رسید که من بعد در راستای اثبات ضمان منافع به‌تنهایی کفایت می‌کند و دیگر نیازی به مراجعه به قواعد دیگری که استناد به آنها اختلافی است، نمی‌باشد. رابعاً بر اساس ادله و قواعدی که ذکر گردید، ضمان منافع در حق غاصب و متلف در ردیف ضمان عین و بدل ثابت است. بنابراین بر اساس این قاعده هرگاه عمل شخصی موجب ضرر و زیانی بر دیگری شود و این شخص به مقتضای یکی از قواعد مسئولیت مدنی مانند قاعده ضمان ید، قاعده اتلاف، قاعده ید، ملزم به رد عین و یا

بدل برای متضرر شود، ضامن منافع آن نیز خواهد بود. خامساً؛ با استناد به این قاعده هر جا که منافع مستقلاً مورد غصب واقع شده و یا تلف شود، فرد ضامن منافع می‌باشد، به عبارتی مفاد این قاعده بیانگر حکم وضعی ضمان است، و به موجب این قاعده وقتی انسان چیزی را غصب و یا تلف می‌کند، منافع آن چیز هم به طور مستقل و هم به تبع عین بر عهده او قرار می‌گیرد و باید از عهده آن برآید.

منابع

- ۱- آخوند خراسانی، محمدکاظم (۱۴۰۶ق)، *حاشیه بر مکاسب*، تهران، وزارت ارشاد اسلامی.
- ۲- ابن ادريس حلی، ابو عبدالله (۱۴۱۰ق)، *السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
- ۳- ابن حمزه، عمادالدین (بی تا)، *الوسیله الی نیل الفضیله*، تهران، انتشارات جهان.
- ۴- احصائی، محمد بن علی بن ابراهیم معروف به ابن ابی جمهور (۱۴۰۳ق)، *عوالی اللئالی العزیزیه فی الاحادیث الدینیّه*، تحقیق آقا مجتبی عراقی، چ اول، قم، مطبعه سید الشهدا.
- ۵- اسدی، حسن بن یوسف بن مطهر (علامه حلی) (۱۴۱۴ق)، *تذکره الفقهاء*، چ اول، قم، مؤسسه آل البيت (ع) لإحیا التراث.
- ۶- اصفهانی، محمدحسین (۱۴۱۸ق)، *حاشیه بر مکاسبه*، چ اول، قم، دارالمصطفی (ص) لاحیاء التراث.
- ۷- امام خمینی، سید روح الله (۱۴۲۱ق)، *کتاب البیع*، چ اول، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- ۸- _____ (۱۴۲۷ق)، *تحریر الوسیله*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س).
- ۹- _____، *الرسائل العشره*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س).
- ۱۰- ایروانی، باقر (۱۴۱۸ق)، *القواعد الفقهیّه*، چ اول، قم، مؤسسه الفقه لبطاعه و النشر.
- ۱۱- بیهقی، احمد بن حسین (۱۳۴۴ق)، *السنن الکبری*، حیدرآباد دکن، مطبعه مجلس.
- ۱۲- ترمذی، محمد بن عیسی (۱۴۱۵ق)، *سنن الترمذی (الجامع الصحیح)*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- ۱۳- حرعاملی، محمدبن حسن (بی تا)، *وسایل الشیعه*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

- ۱۴- حسینی مراغه‌ای، سید میر فتاح (۱۴۱۷ق)، *العناوین الفقهیه*، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
- ۱۵- خوئی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۳ق)، *مبانی تکمله المنهاج*، چ دوم، قم، دارالهادی.
- ۱۶- _____ (۱۴۱۷ق)، *مصباح الفقاهه*، انتشارات انصاریان.
- ۱۷- شهید ثانی، زین الدین بن علی بن احمد عاملی (۱۴۱۰ق)، *روضه البهیة فی شرح اللمعه*، قم، انتشارات داوری.
- ۱۸- _____ (۱۴۱۳ق)، *مسالك الافهام فی شرح شرائع الاسلام*، قم، مؤسسه معارف الاسلامی.
- ۱۹- شیخ انصاری، مرتضی بن محمد (۱۴۲۰ق)، *کتاب المکاسب*، چ اول، قم، مجمع الفکر الاسلامی.
- ۲۰- شیخ طوسی، ابی جعفر محمد بن حسن (۱۴۱۷ق)، *الخلاف*، چ پنجم، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
- ۲۱- طباطبایی (حکیم)، سیدمحسن (۱۳۹۱ق)، *مستمسک العروه الوثقی*، چ چهارم، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- ۲۲- غروی نائینی، محمد حسین بن عبدالرحیم (۱۳۷۳ق)، *منیه الطالب فی حاشیه المکاسب* (تقریرات بحث موسی نجفی خوانساری)، تهران، مطبعه حیدریه.
- ۲۳- فاضل لنکرانی، محمد (۱۴۲۵ق)، *القواعد الفقهیه*، چ دوم، قم، مرکز فقه الاثمه الاطهار.
- ۲۴- کرکی، علی بن حسین (محقق ثانی) (۱۴۰۸ق)، *جامع المقاصد فی شرح القواعد*، قم، مؤسسه آل البيت (ع) لاحیاء التراث.
- ۲۵- محقق داماد، سیدمصطفی (۱۳۸۵)، *قواعد فقه* (بخش مدنی)، چ سیزدهم، تهران، مرکز، نشر علوم اسلامی.
- ۲۶- مصطفوی، سید محمد کاظم (۱۴۱۲ق)، *مأته قاعده الفقهیه (القواعد)*، چ اول، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
- ۲۷- مغنیه، محمدجواد (بی تا)، *اصول الاثبات*، بیروت.

- ۲۸- مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۱۱ق)، *القواعد الفقهیه*، چ دوم، قم، انتشارات مدرسه امام امیرالمومنین (ع).
- ۲۹- موسوی بجنوردی سیدحسن (۱۴۱۹ق)، *القواعد الفقهیه*، تحقیق مهدی مهریزی و محمد حسین درایتی، چ اول، قم، نشرالهادی.
- ۳۰- موسوی بجنوردی، سید محمد (۱۳۸۵)، *قواعد فقهیه*، تهران، انتشارات مجد.
- ۳۱- نجفی، محمدحسن (بی تا)، *جواهرالکلام فی شرح الشرایع الاسلام*، چ اول، بیروت داراحیاء التراث العربی.
- ۳۲- نراقی، مولی احمد (۱۴۰۵ق)، *مستند الشیعه فی احکام الشریعه*، قم، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.